

رفتارشناسی سیاسی میرزای شیرازی در اتاق رئیس پژوهشکده علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی باب مباحثه را باز کرد. آن سوی منازعه، «دکتر موسی نجفی» نشسته بود. او در رفتار سیاسی میرزای شیرازی نگاه «براندازانه» می‌بیند و او را آغازگر این مسیر توصیف می‌کند.

نجفی که بر کرسی ریاست گروه دکترای علوم سیاسی با گرایش مسائل ایران موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی در قم، نشسته است، آنچنان روی «جنبش تحریم» متمرکز شده است که در این وادی دو کتاب «تحریم تنباکو» و «اندیشه تحریم در تاریخ سیاسی ایران» را نگاشته است؛ از این رو به دفتر او رفتیم و اوبه پرسش‌های ما در این عرصه پاسخ گفت.

تا زمان میرزای شیرازی، آنچنان سازمان روحانیت دست به یک حرکت سیاسی نزده بود. آیا تحریم تنباکو و مبارزات پس و پیش از آن محصول میرزا یا مشاوران او بود یا تحت تأثیر فضای پیش‌آمده سیاسی - اجتماعی آن دوره؟ باید به رابطه دین و دولت پیش و پس از میرزا بازگردیم. در دوره صفویه، 400 سال پیش از تحریم تنباکو، رابطه دین و دولت رابطه مثبتی بود. دوره افشاریه، این رابطه منفی شد. رابطه فقها و علمای شیعه با دولت به دلیل سیاست وحدت اسلامی ضد شیعی نادرشاه و رویای امپراتوری اسلامی که در سر می‌پروراند، تیره شد؛ به خصوص پس از اینکه نادر، سکه دوازده امام(ع) را به چهار خلیفه تبدیل کرد. دوره زندیه که دوره کوتاهی است. اما از دوره قاجاریه، شاهد یک نوع ترمیم روابط دولت با علما هستیم؛ هر چند به گرمی صفویه هیچگاه نشد.

چرا که نتوانستند در رابطه با این، کار بخصوصی انجام دهند؛ البته خوش‌اقبالی آنان این بود که پس از افشاریه و تیرگی روابط علما با این سلسله بر روی کار آمدند. آغامحمدخان قاجار به رابطه با علما کاملاً واقف بود. پس از جنگ‌های ایران و روس این رابطه صمیمانه‌تر شد؛ به خاطر کمک علما به عباس میرزا در مقابله با تجاوز روس‌ها. اما پس از «ترکمنچای» تا زمان «تحریم تنباکو» فضا به گونه‌ای دیگر شد. این 70 سال اهمیت دارد و حرکت‌های بزرگی شکل گرفت. از یک سو، شروع فعالیت اجتماعی و سپس سیاسی جریان «منورالفکری» در ایران است، چاپخانه به ایران آمد و «دارالفنون» تأسیس شد. حرکت‌هایی همچون «بابیه» به وجود آمد. در این 70 سال، گاهی حکومت به علما نزدیک می‌شد، گاهی دور.

این را هم باید در نظر گرفت که شاه صفویه، قداست صوفیانه، عرفانی و دینی دارد که این لفظ در ابتدای نام آنان قرار گرفته است؛ شاه اسماعیل، شاه‌عباس و ... اما شاه «قاجاریه»، شاه عرفی است و شاه پس از اسم آنان قرار می‌گیرد؛ فتح‌علی شاه، ناصرالدین‌شاه و ... در این زمان، به این دلیل برای دستگاه دینی و مرجعیت فضای بیشتری باز می‌شود. این فضای اجتماعی - سیاسی گسترده‌تر برای فقهای شیعه، با غلبه اصولیون بر اخباریون مواجه شد. لذا شاهد دو تحول در زمان قاجاریه هستیم؛ از یک سو دستگاه دولتی افول می‌کند و مشروعیت دینی خود را از دست می‌دهد و فقط به مشروعیت عرفی خودش بسنده می‌کند و از دیگر سو، دستگاه مرجعیت شیعه به دلیل نفوذ بیشتر اصولیون بر اخباریون که در حقیقت غلبه مجتهدین بر زندگی مردم است، رشد می‌کند.

مسئله سومی هم که در دوره صفویه دیده نمی‌شود و در قاجاریه شکل می‌گیرد؛ ورود مدرنیزاسیون است. هر سه این رویدادها در این دوره 70 ساله - از ترکمنچای تا تنباکو- با هم به پیش می‌رود. همچنین پس از جنگ‌های ایران - روس، بعد از مدتی کوتاه، شاهد یک شخصیت برجسته دینی در مرجعیت - شیخ مرتضی انصاری- هستیم و مرجعیت شیعه با وجود اتفاقاتی همچون در مورد «مرحوم آیت الله مجاهد» و رشد بابیت، به یک قدرت جدیدی رسید. منتها به دلیل تحمل مصائب جنگ‌های ایران و روس از سوی روحانیت، «شیخ مرتضی» نمی‌خواست، مستقیماً وارد فضای سیاسی دولتی ایران شود.

از این رو، حوزه‌های شیعه فقط به بازسازی و محکم کردن پایگاه فرهنگی خویش مشغول شد. اما در زمان میرزای شیرازی - جانشین شیخ انصاری - شاهد بروز مدرنیته، ورود کمپانی‌های خارجی به ایران، رقابت انگلستان و روس و ... هستیم که سه جریان در این مقطع زمانی به یکدیگر گره می‌خورند؛ رشد مرجعیت، حرکت قاجاریه به سوی سکولاریسم و مدرنیته و روشنفکری. این اتفاق باعث شکل‌گیری یک نهضت سیاسی به نام «جنبش تنباکو» می‌شود که بار هویتی دارد. میرزا در بحث کمپانی رژی، هم یک حرکت ضد استعماری و ضد مدرنیته است و هم ضد استبدادی؛ به این دلیل است که مرحوم مدرس در این باره می‌گوید: درخت سلطنت پس از نهضت تنباکو، دیگر جوانه‌ای نزد.

بنابراین شما معتقدید که اگر به جای میرزا، شیخ انصاری یا وحید بهبهانی یا هر مرجع تقلید قدرتمند دیگری بود، این گونه در بحث تحریم تنباکو عمل می‌کرد؟
این را نمی‌دانم.

یعنی شما در بحث تنباکو شخصیت میرزا را نادیده می‌گیرید؟
خیر. اما باید این موضع را که «آیا شخصیت در تاریخ حرکت ایجاد می‌کند یا شخصیت بهانه است و جریان‌ها به نحوی شکل می‌گیرند که آن شخصیت عمل می‌کند؟ در فلسفه تاریخ به آن پردازیم. نظر می‌تواند نظری بینابینی باشد؛ دوطرفه.

شما فضا و جریان‌های آن دوره را ترسیم کردید؛ پس نقش میرزا و شخصیت او چگونه است؟
میرزا شخصیت فوق‌العاده‌ای دارد و به زمان خود آگاه است. او دقیقاً به جایگاه مرجعیت و استقلال آن واقف بود. البته استقلال، به معنای پرخاشگری با سلطنت و یک اقدام انقلابی با حکومت نیست. القاب و الفاظی که میرزا در نامه‌نگاری به شاه می‌نویسد، ربطی به استقلال ندارد؛ استقلال جای خودش است و تعامل و مبارزه هم همینطور. به گونه‌ای که می‌بینیم میرزا در زمانی که در نجف بود، ناصرالدین شاه به نجف می‌رود و به دنبال دیدار با او است. او در حرم این دیدار را می‌پذیرد که حتی مشغول نماز جعفر طیار می‌شود تا ناصرالدین شاه معطل شود.

پس از آن نیز، ناصرالدین شاه از او می‌خواهد، خواسته‌ای را مطرح کند که ایشان فقط رفاه مردم را مدنظر قرار می‌دهد و بس و حتی پول اهدایی ناصرالدین شاه را نمی‌پذیرد و در پی اصرار شاه، آن را بین فقرا تقسیم می‌کند. این روش کاملاً مشخص است که میرزا به دنبال استقلال مرجعیت بوده است و نمی‌خواسته که مشروعیت بیش از حد دینی به دستگاه درباری دهد. میرزای شیرازی بیش از این که می‌خواست کار را تمام کند؛ به دنبال آغاز یک حرکت بود. همچنین نکته دیگری که می‌توان در مورد مرجعیت میرزا گفت، این است که همواره مرجعیت با مردم رابطه داشته، اما اینکه این ارتباط به شکل انقلاب در برابر دولت صورت گیرد، جدید بود. این نشان‌دهنده درک جدید میرزا از «ملت» و «دولت» است. در گذشته حرکت‌ها ناکام بود؛ اما در تحریم تنباکو موفقیت حاصل شد.

شاید به دلیل تمرکز مرجعیت در میرزا باشد؟
یک عامل دیگر در این مقطع شکل می‌گیرد؛ به نام «ملت». این ملت را در قضیه «گریبایدف» می‌بینیم، اما در شکل حرکت خیابانی. ولی در قیام تحریم تنباکو هم یک «ملت» جدید به وجود آمد و هم خود واقعه دخانیه معلول «ملت» بود. به گونه‌ای که در این قیام شاهد عنصر خودفهمی و خودیاری مردم هستیم. حتی برای اولین بار زنان در این قیام حضور داشتند. همچنین قداست و مشروعیت سلطنت هم شکسته شده است. در حکم میرزا، طرف «مبارزه با امام زمان»، شاهی است که در گذشته «اسلام پناه» و «ظل‌الله» بوده است. لذا «سلطنت» توسط «ولایت و امامت» شکسته شد.



این رفتار سیاسی میرزا را چگونه می‌توان تحلیل کرد؛ در حالی که اساتید ایشان و به ویژه «شیخ‌اعظم» میانه‌ای با سیاست

نداشت و حتی با نقش روحانیت در عرصه سیاست مخالف بوده است؟ ریشه رفتار سیاسی او برگرفته از کدام مکتب و فقه‌های شیعه است؟

چرا باید حتماً تعلیم دیده سیاست باشد! شاید به دلیل استعداد فوق‌العاده و با توجه به هوشیاری نسبت به محیط به این اقدام مبادرت ورزیده است. البته حوزه عراق و جایگاه آن مهم است؛ از یک سو می‌تواند به ایران خط دهد و از دیگر سو به ترکیه و عراق. به هرحال آن دوره، دوره «بیداری اسلامی» بود و در عثمانی به وجود آمده بود. حوزه شیعه به دلیل اینکه آن حساسیت‌های خلافت را نداشت، از این مسئله استقبال کرد. متفکرین مسلمان حوزه عثمانی بیداری اسلامی را در بعد ضد استعماری جدی می‌گرفتند، اما در حوزه شیعه این بیداری اسلامی می‌توانست، جهت‌اش به سوی ضد سلطنتی هم پیش رود.

یعنی جغرافیای مکانی مکتب سامرا و حوزه عراق را در این مسئله دخیل می‌دانید؟
بله. از سوی دیگر با این جغرافیا، آزادی عمل مرجعیت شیعه نسبت به ایران هم فراهم شده بود.

گویا شما در بحث همزیستی شیعه و سنی که میرزا به آن مبادرت ورزید هم معتقدید که ایشان تحت تأثیر فضای آن دوره بود؟
بله؛ حتماً.

پس چگونه است که میرزا با سید جمال اسدآبادی که او هم به دنبال وحدت شیعه و سنی بود، همراه نبود؟ نقل شده است که حتی ایشان، اجازه دیدار «سید» با او را نداد؛ به طوری که سید جمال شبانه از بالای دیوار به منزل میرزا می‌رود و با ایشان دیدار می‌کند، یا گاهی نظرات خود را به صورت نامه یا از سوی برخی افراد به گوش میرزا می‌رساند. در حالی که حتی می‌گویند «سید جمال» هم در درس «شیخ انصاری» - استاد میرزا - حضور یافته بود. با این توصیفات، باید روابط این دو صمیمانه باشد؛ اما برعکس کدورت‌ها شدید بود.

در ابتدا باید به این اشاره کرد که هیچ کس «سید جمال» را به عنوان مجتهد درس‌خوانده حوزوی به حساب نمی‌آورد. در حالی که میرزای شیرازی رأس مجتهدین شیعه است.

سید جمال یک روشنفکر دینی مبارز بود؛ اما میرزای شیرازی کاملاً به حوزه «سنت» تعلق داشت. مرحوم سید بین سنت و مدرنیته قرار می‌گیرد و نمی‌خواست فقط پایگاهش در «سنت» باشد و او حتی به برخی روشنفکران ضد دینی هم نزدیک است. بنابراین این دو نگاه است.

اختلاف و کدورت میان میرزا و سید بر سر همین مسئله است؟
یکی از دلایل اختلاف می‌تواند، این مسئله باشد. از سوی دیگر این دو، درباره «استبداد» و «استعمار» دو نگاه دارند. البته بنده معتقدم هر دو در جریان «بیداری اسلامی» هستند؛ منتها سید جمال در بیداری اسلامی تحت تأثیر حوزه خلافت قرار می‌گیرد و نمی‌خواهد، سیر آن را در تشیع دنبال کند. در صورتی که میرزا، در مسیر بیداری اسلامی جهان اسلامی سهم عالم تشیع را جدا کرده و این سهم را رشد و بالندگی داده است؛ با یک قرائت جدید.

فکر می‌کنم یکی از دلایل دیگر اختلاف، نوع نگاه به حرکت‌های سیاسی است. سید به دنبال براندازی سلطنت و حتی طرح پادشاهی خود است؛ اما میرزا به هیچ وجه این امر را نمی‌پسندد.

بله، سید به دنبال قدرت بود. حتی وقتی برای میرزا نقل می‌شود که سید به دنبال پادشاهی خود تحت سیطره عثمانی‌ها است، اظهار تأسف می‌کند و می‌گوید: ما درست است که با این پادشاه [ناصرالدین‌شاه] مخالف هستیم؛ اما به هر حال این پادشاه زیر سایه خلافت نیست و شیعه است. مشکل سید، ناصرالدین شاه و حکومت قاجار بود، در صورتی که میرزای شیرازی بیشتر به دنبال ضرر زدن به انگلستان بود و به تبع آن نشان دادن ناصرالدین بر سر جای خود است. اما سید

به دنبال بیداری اسلامی خلافت و تقویت خلافت اسلامی، در برابر انگلیس و روسیه است. به نظر بنده تاریخ دو - سه دهه پس از میرزا نشان داد که فکر میرزا از سید دقیق‌تر بوده است. چرا؟! چون خلافت عثمانی هیچگاه علاج پیدا نکرد و در پایان جنگ جهانی اول، عثمانی محو شد و چیزی از آن نماند. میرزا می‌دید که این بیمار علاج‌پذیر نیست.

علت اصلی کدورت میرزای شیرازی با سید جمال را می‌توان در چه مسئله‌ای دید که حتی حاضر به دیدن سید هم نمی‌شود؟

خود میرزا دلیل می‌آورد و می‌گوید: ما که عجلتاً هرگاه پیغامی می‌دهد، حرف‌های ایشان [سیدجمال] را گوش می‌کنیم؛ اما کباده ایشان را نمی‌توانیم بکشیم. سید جمال از هفت دولت آزاد بود و هیچ تعهدی نداشت که بخواهد جریانی را حفظ کند. میرزای شیرازی رأس مجتهدین شیعه است، مجتهدین شیعه هم دارای تعاملاتی با حکومت ایران بودند، حوزه عراق حوزه تحت سلطه عثمانی بود و امید آنان به ایران بود. به هر حال ایران و پادشاه شیعه مذهب فرق می‌کند با خلیفه سنی مذهبی که هیچ ربطی ندارد. لذا آنان و میرزا نمی‌توانستند وارد یک جنگ فرسایشی شدید با حکومت و دولت ایران شوند.

تنها میرزا منتقد سید جمال نیست؛ سالیان بعد مدرس هم به نحوه نامه سید جمال به میرزا گلایه دارد و می‌نویسد: سید جمال خطاب به میرزا می‌گوید که توجه می‌دانی بانک چیست؟! مدرس در این باره می‌گوید: به نظر نمی‌رسید که سید بانک را برای مجتهد و پیشوای عظیم‌الشأن شیعیان جهان تا این اندازه خام و بی‌محتوا بداند و بگوید چه می‌دانی بانک چیست؟ بانک عبارت از این است که زمام ملت را یکجا به دست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بنده آنان نموده و سلطنت کفار را بر آنان بپذیرد. سیدجمال یا خود اطلاعی از بانک نداشت، یا خیال می‌نمود که میرزا حسن شیرازی، پیشوای بزرگ اسلام از کلمه فرنگی بانک تا این اندازه بی‌اطلاع است؟!

پس میرزا مانند رفتار سیاسی فقهای همچون آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقای بروجردی عمل می‌کرد؛ و تلاش برای رعایت ظواهر اسلامی در حکومت و ایفای نقش نظارتی غیرساختاری روحانیت و مرجعیت بر قدرت؟ این اختلاف ما و شماس است؛ میرزا نمی‌خواست حرف را تمام کند، می‌خواست حرف را شروع کند. برای این که حرف تمام شود، روحانیت بایستی دو مسئله را در دست داشته باشد، اول تئوری حکومت جانشین سلطنت و دوم مردم. شما اول به سراغ تئوری می‌روید و تئوری را فرض می‌گیرید و می‌گویید حالا باید مردم بیایند. اما بنده آن را عکس می‌کنم. این عالمان دینی تئوری‌ها را براساس مردم بنا می‌کردند و براساس کشش مردم آرمان شیعه را پیاده می‌کردند.

یعنی شما معتقدید که علما دنباله‌روی مردم هستند؟!

اصلاً. منظور این است که خواسته‌های علما براساس کشش و توان جامعه مطرح می‌شود و در همین بحث تحریم تنباکو می‌بینید که در پایان میرزا محترمانه حرکت را جمع می‌کند. چرا؟! حدود 50 روز از تحریم تنباکو نگذشته بود که سیل نامه‌ها به سوی میرزا سرازیر می‌شود که خسته شدیم! کی می‌خواهید تحریم را بشکنید!

معتقدید که میرزا به دنبال سیاسی شدن روحانیت و مبارزه مرجعیت بود؛ اما مردم کشش نداشتند؟ بله؛ میرزا به دنبال حرکتی بود که یکی از مورخین به نام یحیی دولت‌آبادی در این باره یک تعبیری دارد: میرزای شیرازی بذری را در مزرعه روحانیت پاشید که آن سیاست بود و کسی نمی‌تواند آن را جدا کند. این مورخ که از حوزه سکولار سخن می‌گوید، درست می‌گوید که میرزا روحانیت را وارد جریان سیاسی کرد.

اما در آینده پس از میرزا، رفتار غالب مراجع اینگونه که شما می‌گویید نیست؛ از مناقشات و مبارزات سیاسی پرهیز می‌کردند.

اولا زمان آنان متفاوت بود و ثانيا پشتمانه مردمی لازم را نداشتند؛ یک موقع شما در حسابتان پول هست، اما برداشت نمی‌کنید. امام(ره) هم از میرزا درس گرفته است؛ حرکت را براساس توان، اعتماد به نفس و هویت ملی در مردم طراحی کردند. «ملت» در لفظ میرزای شیرازی مجموعه‌ای از مردم ایران، رعیت، پیشوایان دین و شریعت، پس از تنباکو یک هویت جدیدی پیدا می‌کند. این هویت جدید دیگر در کنار پادشاه و سلاطین دیده نمی‌شود. همانطور که مدرس می‌گوید پس از قیام تنباکو علماء دو دسته شدند؛ «علمای سلطانی» و «علمای ملی» چرا که ملتی شکل می‌گیرد که در پرتو پادشاه دیده نمی‌شود و رعیت نیست؛ بلکه خودش است.

در بحث تحریم تنباکو، نمی‌توان نقش رقیب انگلیسی را نادیده گرفت، به هر حال روس‌ها هم نقشی داشتند. اینگونه نیست؟

نه خیر. زمانی که نظام دو قطبی وجود دارد؛ همیشه مخالفت با یکی، تئوری توطئه را در ابتدا به ذهن می‌آورد. این ادعا در نوشته‌های مرحوم آدمیت و برخی مورخین سابق دیده می‌شود؛ اما هیچ سند محکمی وجود ندارد. اینها اصولا هرگاه حرکت بزرگی از سوی ملت صورت می‌گرفت، آن را به یک قدرت خارجی نسبت می‌دهند.

گفته می‌شود مرحوم سید عبدالله بهبهانی، مخالف تحریم بوده و شاید انگلیس، در مخالفت‌اش تاثیر داشته است؛ آن طرف قضیه هم، آیا ممکن است، روس‌ها در تحریم تنباکو نقش داشته باشند؟

به چند دلیل اینگونه نیست. در یکی از کتاب‌های معتبر درباره تحریم تنباکو که از آن «شیخ حسن کربلایی» است، مهمانی سفارت روس آمده است. در این مهمانی که نمایندگان کمپانی و سفرای مطرح حضور داشتند، سفیر روس گیلان شراب خود را پر می‌کند و می‌گوید: به سلامتی عظمت و اتحاد مسلمین! همه از او می‌پرسند: چرا اینگونه می‌گوئید؟! می‌گوید: این مردی که تنباکو را حرام کرده است، اگر دو روز دیگر فتوا دهد که سرقلیان‌های روسی حرام است و... ادامه دهد. ما دیگر در کشورهای اسلامی کاری نداریم.

این باعث می‌شود که سفرای دیگر هم به نماینده انگلیس شدیداً پرخاش بکنند. این نکته نشان می‌دهد که روس‌ها از کلیت این مسئله راضی نبودند که این بیداری حاصل شود و مردم به صحنه بیایند. دومین مسئله‌ای که این ادعای تنش روس‌ها در تحریم تنباکو را نقض می‌کند؛ پیامی است که امپراتور روس توسط سفیر روس در بغداد به میرزا می‌دهد با تشکر از میرزا می‌گوید من اوامر و نصایح شما در مورد مسلمانان قفقاز را گوش می‌کنم تا به این بهانه، به نوعی ارتباط بگیرد. میرزا تا مدتی سفیر را به بهانه این که آداب پذیرایی از سفرای خارجی را بلد نیست، راه نمی‌دهد.

در نهایت با واسطه‌ای از سوی سفیر پیام به میرزا می‌رسد. البته در همان کتاب گفته می‌شود که ملکه انگلستان هم پس از این اقدام، مشابه این پیام را می‌دهد و می‌گوید ما به نصایح شما درباره مسلمانان هند و امپراتوری بریتانیا گوش می‌کنیم. آنها خود زودتر می‌فهمند که سفیر را میرزا نمی‌پذیرد، به این دلیل می‌گویند: فقط این پیام به شما منتقل شود، کافی است. این ادعا در مورد تاثیر روس در تحریم تنباکو تحت‌تاثیر مورخینی است که به قدرت ملت ایمان زیادی ندارند و از طرفی دست روشنفکران را در این قضیه کوتاه می‌بینند. حتی در برخی از روزنامه‌های روشنفکری مقاله‌هایی در ضد تحریم نوشتند. در مورد بحث «سید عبدالله بهبهانی» هم که گفتید؛ ایشان به هر حال در مشروطیت توسط فرقه دموکرات و جریان تقی‌زاده- وابسته به انگلیس- ترور می‌شود که اگر او وابسته بود نباید توسط آنان ترور می‌شد.

در مورد «سیدجمال» هم این بحث هست که اسنادی در مورد فراماسونری او وجود دارد. اما آیا «سیدجمال» شخصیت انگلیسی دارد یا نه؟ او پرشورترین مبارزات ضد انگلیسی را انجام داده است. چگونه این دو با یکدیگر جمع می‌شود؟! فکر می‌کنم، غیر از جنبه‌های تاریخی و عوامل دیگر، اشخاص بزرگ ممکن است، واسطه و اواخر عمر آنان با یکدیگر تفاوت داشته باشد. در مورد مرحوم سیدعبدالله و سیدجمال به نظر می‌رسد که اگر این مسائل درباره آنان درست باشد، مربوط به

اواسط عمرشان است که آن پختگی اواخر عمر را ندارند.

آقای دکتر! حرکت تحریم میرزا را می‌توان به عنوان یک «نافرمانی مدنی اصلاح‌طلبانه» تعبیر کرد؟ اگر این قسمت را چاپ می‌کنید؛ اصلاح‌طلبانه به عنوان «شهروندی»، نه! اما اصلاح‌طلبانه به معنای «شهید مطهری» که در نهضت‌های صدساله گفته است، بله.

اصلاح‌طلبانه به این معنا که میرزا به دنبال براندازی سلطنت ناصرالدین شاه نبوده است؛ بلکه اصلاح امور سیاسی حاکمان در جهت اعمال دغدغه‌های دینی با فشار اجتماعی بر قدرت را پی‌گیری می‌کرد. میرزا اصلاح‌طلبی داشت؛ اما بنده در اصلاح‌طلبی او براندازی هم می‌بینم؛ البته در آن زمان نه. یعنی میرزا با خطی که پی‌گیری می‌کرد، در آینده پس از او این امر شکل می‌گرفت.

ممکن است که در آینده هر اتفاقی بیفتد. آیا او به دنبال براندازی بود یا نه؟ او مشروعیت سلطنت را گرفت؛ دیگر چیزی برای نظام وقت نماند.

مشروعیت دینی سلطنت را می‌گیرد، نه مشروعیت عرفی آن را. عرفی آن را هم گرفته است. وقتی می‌گوید شاهی که تا دیروز اسلام‌پناه و ظل‌الله است، امروز اعلام می‌کند که با امام زمان (عج) اعلام جنگ کرده است.

پس از تحریم تنباکو و لغو تحریم، همچنان میرزا در نامه‌هایش آن القاب و توصیفات گذشته را نسبت به شاه به کار می‌برد. مرحوم مدرس می‌گوید؛ تمام آن تعارف‌ها، القاب‌ها و بزرگ کردن شاه از سوی میرزا، باز نتوانست تاثیر آن حکم را از بین ببرد.

اگر به دنبال براندازی بود، توصیه سیدجمال را عملی و ناصرالدین شاه را تکفیر می‌کرد تا او سرنگون شود. اما این کار را نکرد. توصیه سیدجمال عقلایی نبود؛ نه اینکه، انقلابی باشد. رفتار میرزا هم انقلابی، هم اصلاح‌طلبانه و هم عقلایی است.

فردی که توانست با یک فتوا، آن حرکت را به طور گسترده در ایران سازماندهی کند و مردم را به همراهی وادار کند، می‌توانست علیه نظام این کار را بکند؛ نه فقط به لغو انحصار تنباکو بسنده کند. مردمی که نمی‌توانستند برای یک ماه تحمل کنند و قلیان نکشند، چگونه می‌توانستند در برابر ناصرالدین شاه بایستند. به هر حال به نظر من، از نافرمانی مدنی میرزا مهمتر آن است که خودباوری در مردم به وجود آورد که از نافرمانی مدنی مقطعی اهمیتش بیشتر است. مدرس در این باره می‌گوید: «فتوای میرزا شعله‌ای بود که به انبار باروت دل‌های مردم ایران زده شد. اگر این دل‌ها پر از باروت نبود، یک تکه کاغذ، با چند خط مرکب کمرنگ آن‌چنان شعله‌افروزی نمی‌کرد.

مهم این است که باروت ایمان به سرنوشت تاریخی هر ملتی را در دل‌هایشان محافظت کنیم که تا خدای نکرده نم نکشد وگرنه با صدها از این شعله‌ها هم به ججز نمی‌افکند؛ چه برسد به این‌که منفجر شود.» مهم محاسبه توان مردم از سوی رهبران آگاه است. این مسئله در مورد امام (ره)، مرحوم کاشانی، مدرس، شیخ فضل‌الله و میرزا فرق نمی‌کند. میرزا در این مسئله یک جرعه و یک بنایی برپا کرد که این بنا به این صورت در قالب یک نهضت در گذشته دیده نمی‌شود.



شما از قول مدرس گفتید که روحانیت، پس از میرزا دو شقه شد؛ روحانیت سلطانی و روحانیت ضد سلطانی. با این گزاره و اتفاقات پس از میرزا، می‌توان گفت که شاهد افول درحوزه شدیم و هیچگاه اقتدار میرزا تکرار نشد؟ بله. به طوری که پس از ایشان چند مرجع مطلق نداریم.

اما آن تاثیرگذاری میرزا در این گستردگی و این کیفیت در آنان نیز شکل نگرفت. امام (ره) در این جایگاه قرار می‌گیرد.

البته در نجف هم سازجدایی در برابر ایشان زده می‌شد. به عظمت شخصیت میرزای شیرازی باز می‌گردد که با یک نهضت بزرگ موفق همراه می‌شود. از سوی دیگر میرزا مباحث را به صورت اجمالی مطرح می‌کرد؛ در اجمال اختلاف به وجود نمی‌آید. اما امام (ره) به صورت تفصیلی مباحث را مطرح می‌کردند که باعث می‌شد، اختلاف‌ها به وجود آید. همچنین حرکت میرزا، در یک مقطعی شروع شده و تمام شد و به تاریخ پیوسته است.

اما حرکت امام در دهه‌های متوالی شکل گرفته است؛ قطعا دشمنان و مخالفانش بیشتر از میرزا خواهد بود. نه تنها شخصیت میرزا استثنایی است، بلکه مقطع زمانی او هم همینطور است. حرکت میرزا «لاله» بود، اما در حرکت مشروطه و حرکت امام شاهد «الا الله» هم هستیم. حرکت میرزا بیشتر «نفی» بود. اگر چه نفی بزرگ و تاریخ‌ساز است، اما آن‌قدر که در «اثبات» دشمن‌تراشی می‌شود، در «نفی» نمی‌شود

© کلیه حقوق متعلق به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی می‌باشد.
توسعه و طراحی: (A.C.A CO (<http://aca.ir>)

